

رسالة في جواب جواب مسائل بعض أخوان در باره عقل و خواب و روح و خلقت خورشيد

السيد كاظم الرشتي

النسخة العربية الأصلية



جواب مسائل بعض اخوان در باره عقل و خواب و روح و خلقت خورشيد

من مصنفات

السيد كاظم بن السيد قاسم الحسيني الرشتي

جواهر الحكم، المجلد الثالث

شركة الغدير للطباعة والنشر المحدودة

البصرة - العراق

شهر جمادى الاولى سنة 1432 هجرية

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على خير خلقه محمد و آله - محمد خير خلقه و آله خل - الطاهرين .

اما بعد اين كلماتي است چند در جواب بعض - مر بعضي خل - از مسائل بخواشمندی بعض - بعضي خل - از اخوان ايماني و اخلاي روحاني - دو جهاني خل - بقلم شكسته رقم فقير حقير - شكسته رقم حقير خل - محمد كاظم بن محمد قاسم الحسيني الرشتي با كمال تفرق بال و اغتشاش احوال و توفر كلال و ملال جاري گشته و لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم .

سؤال :



ORIGINAL

دارم چهار مسئله ای معدن سخاواهم بیان کنی ز ره معرفت بمن اول بگو که عقل چه باشد و چیست آندوم بگو که خواب چه باشد بملك تن

- الجواب - جواب خل - - بدانکه عقل جوهری قدوسی - جوهر قدسی است خل - از عالم جبروت - جبروت و خل - پرورش یافته در عالم لاهوت صورتش هیکل توحید و صفتش رضا و تسلیم و هیئتش قیام و فعلش ادراك کلیات نوری است مجرد از ماده و صورت نفسیه و شبیه و جسمیه و مدة - مبدأ خل - ملکوتیه و مقداریه و زمانیه دراك حقایق اشیاء بذاته مبدء موجودات مقیده حق تعالی اول چیزی که خلق فرموده او است - موجودات مقیده خلق اول چیزی که حق تعالی خلق فرموده است خل - خلق کرد او را از چهار جزو از ماء بحر صافی - بحر صاد خل - و يك جزو از ارض طیبیه پس مزج کرد این هر دو - مزج کرد هر دو خل - را بواسطه اسم الله الحی پس عقد کرد مجموع را بواسطه حرارت اسم الله - بواسطه اسم الله خل - القابض پس از این مجموع - مجموعه خل - دو جزو اخذ کرده - کرد خل - با يك جزو از ارض جرز و بلد طیب مزج فرموده - فرمود خل - بحرارت اسم الله النور او را عقد فرموده - عقد فرمود پس خل - خلقت عقل با تمام رسید و زبان بر ثنای الهی گشود - بثنای الهی گشوده خل - و حمد الهی بجای آورد پس حق تعالی امر کرد او را باقبال بسوی خلق پس خلق کرد بواسطه - خلق بواسطه خل - عقل مراتب موجودات را جملگی و همگی از نفس کلیه و طبیعت کلیه و ماده و مثال و جسم و عرش و کرسی و فلك المنازل و فلك البروج و فلك زحل و فلك مشتری و فلك مریخ و فلك شمس و فلك زهره و فلك عطارد و فلك قمر و کره نار و کره هوا و کره ماء و کره ارض چون این مراتب تمام شد امر کرد حق تعالی او را - امر کرد او را حق تعالی خل - بادبار از خلق و اقبال بسوی خود پس خلق کرد - خلق نمود خل - بواسطه اقبالش بجانب حضرت رب العزة - بجانب رب العزة خل - معادن و نباتات و حیوانات و جن و ملائکه و انسان - انسان را خل - پس باز بمرکز خود - خود عود خل - نمود پس حق تعالی امر فرمود - حق تعالی خطاب نمود خل - باو که من از تو گرامیتر خلق نفرمودم بسبب تو - خلقی نفرمودم و بسبب متابعت تو خل - خلق را ثواب میدهم و بجهت مخالفت تو ایشان را عقاب میکنم و تو را کامل نمیگردانم الا در بهترین خلق خود پس از - از این خل - عقل بجهت تشرف باین خطاب مستطاب و این کرامت عظمی نوری ساطع شد و شعاعی ظاهر گردید از آن شعاع خلق کرد حقایق انبیاء را بهمان حقیقت و بهمان - خلق کرد انبیاء را بهمان صفت و همان خل - ترتیب که گذشت و همچنین سایر مراتب و از عقل کامل - سایر مراتب را و از عقل گاهی خل - تعبیر میشود در اخبار اهل بیت علیهم السلام به قلب و روح و قلم و روح القدس و شجرة المزن - شجرة مزن خل - و امثال اینها و بالجملة این عقل در هر کس - کسی خل - بنسبت مرتبه و مقام آن کسی - کس خل - است که باو تمیز - که تمیز خل - میدهد میانه حق و باطل و نیک و بد و حسن و قبح - قبح را خل - و آن مناط تکلیف است پس اگر توجه بحق تعالی نمود و از شهوات نفسانیه و جسمانیه احتراز کرد آن جوهر اصل نورانی گشته نوری بر نوری - گشته بر نوری خل - افزوده در این وقت مستنیر بنور الهی گشته - در آن وقت بیشتر بنور الهی منور گشته خل - رغبت نمیکند الا بسوی طاعت و عبادت و فرمانبرداری در این صورت جمیع مدارکش بر نهج صواب و استقامت خواهد بود در این وقت صورت پذیرد معنی قول امیرالمؤمنین علیه السلام العقل ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان و هر گاه چشم از حق پوشید - از حق چشم پوشیده خل - و جامه حیا را از هم درید و مخالفت الهی آغاز - دریده و مخالفت الهی را آغاز کرد خل - آن جوهر ظلمانی گشته همچو خل - قطره نیسان که در شکم مار - نیسان در شکم افعی خل - زهر شود پس نکراء و شیطننت خواهد بود که میل بسوی حق و توجه بجانب عبادت قطعاً و اصلاً - که میل بجانب حق و توجه بسوی عبادات اصلاً و قطعاً خل

- ندارد و معذلك امتياز نيك و بد و حق و باطل و حسن و قبح - امتياز ميانه حسن و قبح و حق و باطل خل - ميدهد تا اينكه حكم تكليف بر او ثابت شود و عذاب دردناك را مستوجب شود - گردد خل - و الله ولي التوفيق .

اما حقيقت خواب پس بدانكه در قلب آدمي كه عبارت از لحم صنوبري است تجاويفي چند است كه در آنها - آنجا خل - خوني است زرد كه عبارت از حرارت غريزه است و بخاري از آن - از آن خون خل - متصاعد است و آن روح است در عرف اطبا و حيوة بدن بهمان روح است و آن چون محل ظهور روح انساني - و آن روح محل روح انساني خل - است كه مدبر بدن است پس روح بواسطه آن بخار و آن بواسطه حرارت غريزه و آن بواسطه قلب تدبير بدن ميكنند - ميكنند خل - پس هر گاه براي روح ملالي و كلالي حاصل شود بسبب كثرت مشاغل تحليل غذا و تقسيم آن و اخذ لطايفش و رسانيدن باعضاء و غلبه رطوبات و تصاعد ابخره پس مجتمع ميشود بسبب - بجهت خل - استراحت در قلب و متوجه ميشود بباطن و نظر خود را از ظاهر جسد قطع ميكنند پس ظاهر جسد بي حس و حركت ميگردد و از كار باز مي ايستد زيرا كه محرکش التفات را از او قطع فرموده - قطع كرد خل - پس هر گاه روح را در اين وقت تجردی باشد و از موانع و عوايق سالم باشد توجه بعالم خود نموده مشاهده احوال و اوضاع عجيبه و غريبه مينمايد و صدق - مينمايد صدق خل - و كذب رؤيا بحسب امتلاء معده و اختلاء او است و تفرق حواس و عدم تفرقش و قرانات بعضي كواكب غير ملايمه و عدم قرانش و تفصيل - تفصيل مقال خل - در شرح احوال مؤدي تطويل - بتطويل خل - كلام است و حقير را اين وقت آن اقبال نيست - اين وقت آن نباشد خل - و اشاره براي عاقل - عقل خل - كافي است و جاهل را تطويل مفيد نيست و الله اعلم - مفيد نيست خل - .

سؤال : سيم بگو تو باز از ارواح - باز ز احوال خل - ممكناتكان اصل روح از چه عيان - از چه عبارت خل - است در بدن

الجواب - جواب خل - - بدانكه روح بر چهار وجه است چنانكه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام بيان فرموده اول نباتيه است - اول روح نباتي است خل - و آن مؤلف است و متحصل از اجزاي لطيفه عناصر چون اربعة مجتمع شوند در تركيب اول قبل از نضج تام جمادي - جمادي است خل - بي قيمت و بي قابليت چون حرارت شمس و برودت قمر و - قمر و وقوع خل - اشعه كواكب بدوران ليل و نهار باو واقع شد با وقوعش در مكان رطوبت دارد در هوائ - جائی خل - كه حرارت باو برسد نضجش زيادتر و صفائش بيشتر و اعراض و غرايب از او زایل گشته معدني شود از معادن و ظاهر شود بطبع غالب آن طباع همچو - همچو خل - ياقوت كه حرارت غالب شده رنگش سرخ و الماس كه برودت و ييوست در او غالب آمده و امثال اينها از ساير معادن و لكن معذلك - لكن و معذلك خل - جماد ميباشد و حكم طباع بالكلية در او ظاهر نشده - نميشود خل - و چون نضج كامل شود و صفای طبيعت بسرحد اعتدال لايق رسد در اين صورت هريك از عناصر - عنصر خل - در اين شئ مركب بفعل - شئ بفعل خل - و تأثير خود ظاهر ميشوند پس نار ميل بعلو ميكنند و تراب ميل بسفل ميكنند و نار - بسفل و نار خل - اجزاي لطيفه ارضيه را جذب ميكنند و هوا لون را - و هوا آن را خل - نضج ميدهد و حل ميكنند و جزء - جزو خل - مائي فضلات و زوايد را دفع ميكنند پس ميبيني كه اين جسم مركب بزرگ ميشود و بلند ميگردد و غذا بخود جذب ميكنند و اين عبارت از روح نباتي است و مقر اين روح در انسان كبد است كه محل طباع اربع است همچو صفراء و دم و بلغم و سودا - طباع اربعة است كه صفرا و دم و بلغم و سودا باشد خل - و بدو ظهور اين روح در انسان و حيوان - حيوان در خل - نزد ولادت جسماني - جسمانيه

خل - است یعنی از ابتداء شروع طفل و بعد از - از ابتدای شروع تولد طفل بعد از خل - نطفه علقه شدن تا اکتساء لحم و در اشجار حین - چنین خل - نضج معتدل دوم روح حیوانی است و آن مؤلف و متحصل - مؤتلف و متحمل است خل - از افلاك بوقوع اشعه کواکب که حامل - حاصل خل - آن روح میباشند - میباشد خل - بر ارض چون نضج تام و - تام بر خل - طبیعت این اجسام سفلیه حاصل شود که در لطافت مشابه جسم فلکی شوند - شوند آن خل - روح فلکی در آن - این خل - اجسام ظهور میکند پس منشأ حرکت و احساس و اکل و شرب و اراده و اختیار گردد مثالش آنکه چون چوبی را - چوبی در خل - نزدیک آتش نگه داری و متصل بآتش نکنی اندک اندک آتش بتأثیر حرارت خود تجفیف - اندک اندک آن آتش در آن تأثیر حرارت خود و تجفیف خل - رطوبات او کرده همان حرارت او را مکلس نموده - کرده خل - تا سیاه شود چون سیاه شود و بدخان مستحیل شود پس شتون آتش - چون سیاه شد بدخان مستحیل شد شعله آتش خل - در او ظهور کرده شعله ور گردد و مقررین روح قلب است و آن لحم صنوبری است و آن بخاری است که متصاعد از حرارت غریزه که در تجاویف قلب است میشود و آن بخار در لطافت و طبیعت و تأثیر مشابه فلك قمر است باین جهت محل روح حیوانی گشته تأثیر فلك قمر در او ظاهر شد و میل این روح بامور صوریه و جسمیه و شهوانیه - صوریه و شهوانیه خل - میباشد و انسان در این - این روح خل - مشاکل و مشابه سایر حیوانات است و قوای این روح ظلم و غشم - خشم خل - و حب جاه و ریاست و تکبر و میل بصور جمیله حسنه - بصور جمیله خل - و استماع غنا و اکل و شرب و سایر تلذذات - ملل اللذات خل - است سیم روح انسانی - روح انسانیت است خل - و آن جوهری است ملکوتی پرورش یافته از عالم لاهوت اخت - اخته خل - عقل است نوری است مجرد از ماده مقداریه و شبحیه و صورت و ماده جسمانیه و مدت زمانیه - و ماده و مدت جسمانیه و زمانیه خل - صورتش صورت انسان و به اضطجاع و قعود امیل است - و قعود است میل خل - از قیام فعلش ادراك صور مجرد غیبیه و مثل نوریه - نورانیه خل - الهیه ادراك - ادراك خل - حدود اشیاء و اشباح آن و مشاهد - و اشباح و مشاهد خل - کثرات و ملازم انیات مظهر ابتداء ثانی مقام انبساط عقل و رتبه باء بسم الله و آن خود فی ذاته نوری است پاك پس اگر بصفات - نوری است که اگر بصفای خل - خود باقی گذارند و بر آن ظلم نکنند بجهت مخالفت عقل نورش - مخالفت نورش خل - زیاد گشته و قوتش در تزايد آمده همچو جواهر علویه و اجسام ساریه - سماویه خل - مؤثر در غیر خود شود و الا لوازم ادبار او را لازم آمده و کثافت عارضش گشته برایش مراتب هفتگانه - هشتگانه خل - بسبب لحوق این اعراض و غریب - غریب این خل - تا صافی شود حاصل میشود - میشود و خل - اول رتبه نفس اماره بسوء - نفس اماره بسوی اوست و آن نهایت کثافت و شدت ظلمت و جهالت است که امر نمیکند الا بآنچه رضای الهی در آن نیست و قرب حق را سزاوار نی چنانی که حق تعالی از آن خبر داده ان النفس لأمارة بالسوء خل - ، دوم رتبه - مرتبه خل - نفس ملهمه است که حق و باطل باو الهام شود - شود و تنبئه برای ••••• حق برایش حاصل شود چنانچه حق تعالی فرموده و نفس و ما سویها فلهما فجورها و تقویها خل - ، سیم رتبه نفس لوامه است که بر فعل ملامت میکند - سیم مرتبه نفس لوامه است که بر فعل شر چون اقدام کرد ملامت میکند و خود را مقصر میداند و گاهی بر فعل خیر نیز ملامت میکند بحسب فطرت مغیره چنانچه حق تعالی از آن خبر داده لا اقسام بالنفس اللوامة خل - ، چهارم رتبه نفس مطمئنه است - چهارم مرتبه نفس مطمئنه است که مطمئن و مستقر شده است بر فعل طاعت عزم بر معصیت نمیکند در این وقت اخت عقل است و مرکب اوست و محل صدور افعال عقلیه است چنانچه حق تعالی فرموده یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربك خل - ، پنجم رتبه نفس راضیه است - راضیه است که بعد از اطمینان و سکون راضی شود بقضای الهی و آنچه بر او وارد شود اعراض نکند و تسلیم کند جمیع آنچه بر او وارد شود از سراء و ضراء و بؤس و نعماء و

شدت و رخاء چنانچه حق تعالی فرموده ارجعی الی ربك راضیه خـل - ، ششم رتبه نفس مرضیه است - مرضیه است که چون او از حق تعالی راضی شود حق تعالی نیز از او راضی شود پس او را مکرم سازد بکرامات و مشرف گرداند بعطیات مما لا عین رأّت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر خـل - ، هفتم رتبه نفس - هفتم نفس خـل - کامله است که آخرتین مراتب و اعلی مقامات است و اشاره بآن قول - اشاره بآن است قول حضرت خـل - امیرالمؤمنین علیه السلام خلق الانسان ذا نفس ناطقة ان زکیها بالعلم والعمل فقد شابهت اوائل جواهر عللها و اذا فارقت الاضداد فقد شارکت سبع الشداد و این روح - شارکت بها السبع الشداد و برای این خـل - پنج قوه است اول علم دوم حلم سیم فکر چهارم ذکر پنجم نباهت و جوامردی و فتوت و دو خاصیت دارد یکی نزاهت و طهارت از امور دنیه شهوانیه جسدانیه - دنیه جسمانیه شهوانیه جسدانیه و نفسانیه خـل - در مقام نفس اماره بسوء دوم حکمت و ادراک حقایق اشیاء و اسرار موجودات علی ما هی علیه و این روح در عالم ملکوت است و تعلقش باین بدن جسمانی مثل تعلق شعاع شمس است - است نسبت خـل - بزمین با اینکه - باینکه خـل - شمس در آسمان چهارم است و گاهی روح - بروح خـل - اطلاق میشود بر حالت متوسطه بین عقل و این روح و کلام در این مقام طویل است بهمین قدر اشاره و مأخوذ است از کلام اهل عصمت سلام الله علیهم - طویل است بهمین قدر اکتفا میشود و آنچه مذکور شد در بیان روح مضمون آنچه مستفاد شد از اخبار اهل عصمت علیهم السلام میباشد و کسی توهم نکند که قوله تعالی قل الروح من امر ربی معرفت روح خاصه حق سبحانه و تعالی حقیقت روح را برای اولیای خود بیان فرمود و ایشان علیهم السلام برای خواص شیعه خود ذکر فرموده‌اند و عدم بیان برای یهود بجهت نکته بود که ذکرش طول دارد نه از این جهت که کسی بآن احاطه نمیکند بلکه حق تعالی هر کسی را که باو نفس خود را شناسانیده حقیقت روح و جمیع مراتبش را باو شناسانیده و تحقیق کلام در این مقام مؤدی تطویل است و حقیر را الآن اقبال بآن نیست .

- سؤال : چهارم بگو که خلقت خورشید از چه شد روشن چراست اینهمه شمع در انجمن گردم غلام حلقه بگوش کسی که زود این مشکلات اربعه را حل کند بمن خـل -

الجواب - بدانکه حق سبحانه و تعالی از قدرت بالغه و رحمت شامله خود خلق کرده آفتاب را هفت طبقه يك طبقه از نور نار و طبقه دویم از صفای ماء از این دو عنصر لطیف خلق این جسم شریف فرموده پس طبیعت اولی از صفای ماء است و جزو هوائی و ترابی در اینجا مطوی است و طبقه ثانیه از نور نار است و طبقه سیم از صفای ماء و بر همین قیاس تا طبقه هفتم از نور نار است و آن منشأ حرارت و ضیاء و نور نار گردیده و حقیقت امر - جواب - بدانکه • حق سبحانه و تعالی از قدرت بالغه خود و رحمت شامله خود خلق کرد آفتاب را هفت طبقه يك طبقه از نور نار دوم از صفاء ماء و طبقه ثالثه از نور نار • • • • • طبقه ثالثه رابعه از صفای ماء است از این دو عنصر لطیف خلق این جسم شریف فرموده و بر همین قیاس تا طبقه هفتم از نور نار و جزء هوائی و ترابی در آنجا منطوی است و از منشأ حرارت و ضیاء و نور گردیده و حقیقت خـل - در این آن است که حق تعالی خلق کرد عرش را از چهار نور نور سفید و نور زرد و نور سبز و نور سرخ و هر يك از این انوار در کمال تلاءؤ و لمعان بود که تمامی الوان از ذوات - ذات خـل - و صفات کلا منسوب باین چهار رکن و چهار کون میباشند - باین چهار رکن میباشند و چهار الوان خـل - لکن چون عرش در کمال - کمال علو خـل - قدر و رفعت - رافت خـل - جاه بود اجساد سفلیه را ممکن نبود که توانند بلا واسطه از آن استشراق انوار نمایند لاجرم سبحانه و تعالی خلق - لاجرم حق تعالی خلق کرد خـل - آفتاب را و آن را در وسط آسمانها قرار داد و خلق کرد از آنچه عرش را از او خلق کرد و لکن يك مرتبه - و خلق کرد او را از آنچه عرش را خلق کرد

لكن بىك مرتبه خـل - پست تر پس شمس در باطن و حقيقت معتدل الطبيعه - معتدل لطيفه خـل - است و تمامى طبائع اربع - ربع خـل - در او بسرحد كمال است در - و خـل - غايت اعتدال و لكن در ظاهر - و لكن ظاهر خـل - حرارت و ييوست بر او غالب است تا بقوت حرارت اصلاح مواد اجرام سفليه نمايد باذن الله تعالى پس هر گاه حرارت در او غالب نبود بحسب ظاهر اسباب نضجى در طبائع متولدات ثلثه حاصل نميشد - نميشود خـل - و نظام عالم منسق نميگرديد و چون شمس خود بحسب طبيعت ظاهريه مقتضى لون حمريت نيست - حمريت خـل - هر چند الوان ديگر در او پيدا است هر گاه نظر كنى در شمس از زير جامه سياهى هراينه رنگ زرد و سرخ و سبز مشاهده كنى - ميكنى ليكن خـل - چون حرارت و ييوست در او غالب است رنگ سرخ - سرخ در او خـل - ظاهر است و چون مخلوط شود اثر نور - و چون مقتدرن شود اثر و نور خـل - شمس با اجزاء بخاريه و هبائيه كه در بين زمين و آسمان است رنگ نور زرد شود مثل آتش چون در هيزم اندازند يا با روغن - روغن خـل - مقتدرن سازند چه در اين وقت شعله زردى مشاهده ميشود و از آن تعبير بنور ميكنند و از اينجا است منشأ نور آفتاب زيرا كه نور آفتاب اثر او است و اثر بر وصف صفت مؤثر است پس - پس آن خـل - نور احمر باشد لكن چون مخلوط با اجزاي بخاريه لون اصفر حاصل نمود - لكن چون مخلوط شد باجزاي بخاريه لون احمر لون اصفر حاصل ساخت خـل - و مبرهن است - است كه خـل - در علم طبيعى كه چون حمريت با بياض جمع شود صفرت حاصل ميشود - شود خـل - و گاهى از اوقات هر گاه باران شود يا هوا رطوبت بسيار - بسيارى خـل - داشته باشد چون هوا صاف شود - شده خـل - آفتاب طلوع كند در اول طلوع ميبينى - طلوع مشاهده ميكنى خـل - كه نورش سرخ است زيرا كه زرد چون با سفيد - سفيدى خـل - جمع شود سرخ گردد همچو - همچو خـل - شنجرف كه مركب است از كبريت و زئبق و بهمين علت در وقتيكه ابرهاى نازك در هوا ظاهر شود نور آفتاب اگر بر آن تابد سرخ گردد - نور آفتاب كه برآمد سرخ است خـل - و كلام در اين مقام طولانى است بجهت تذكره و تنبيه باین چند كلمه اشعار شد و السلام على تابع الهدى - الهدى و من خشي عواقب الردى و صلى الله على خير خلقه محمد و آله الطاهرين سلام الله عليهم اجمعين خـل - .